

تحلیل داستان کیخسرو در شاهنامه بر اساس روش نقد اسطوره ای

دکتر فرزاد قائمی

گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد

چکیده:

"نقد اسطوره ای" بستری انسان شناختی دارد که اثر ادبی، یا برخی بن مایه های موجود در آن را به ژرف ساخت کهن الگویی آن تأویل می کند. در این جستار، به تحلیل داستان کیخسرو در شاهنامه بر اساس روش نقد اسطوره ای پرداخته شده و سعی شده است، چرخه تغییرات اسطوره ای بر اساس این رویکرد تفسیر شود. از این دیدگاه، کیخسرو، شاه- موبد فرهمند کیانی، نموداری متعالی و آرمانی از کهن الگوی "قهرمان" است که وجود نمادینگی عنصر آب و اسطوره تعمید، قدرت برکت بخشی و بازگرداندن باران و سبزی به طبیعت، در اختیار داشتن جام پیش گوئی کننده، گذر از آزمونهای تشرّف، نبرد با افراسیاب که تکراری از نمونه ازلی رویارویی خیر و شر است و محو شدن نمادین او که متضمن مفهوم بازگشت ابدی اش و از نمودهای کهن الگوی "مرگ و تولد دوباره" است، اجزای ساختاری اسطوره ای او را تشکیل داده اند. درباره ژرف ساخت کهن الگویی این داستان می توان گفت: کیخسرو "انسان کامل" حماسه ایرانی است که در پایان یک "روز بزرگ کیهانی" که از "نخستین انسان" (کیومرث) آغاز شده است، تاریخ اساطیری ایران را به حقیقتی نظام مند و تکراری از چرخه آفرینش کیهانی تبدیل می کند.

کلید واژه ها: کیخسرو، شاهنامه، کهن الگو، نقد اسطوره ای، قهرمان.

درآمد:

"نقد اسطوره ای"^۱ یا "نقد کهن الگویی"^۱، که پیشینه ای بیش از یک قرن دارد، یکی از رویکردهای اصلی نقد ادبی معاصر است که بستری انسان شناختی دارد و پیشینه آن را باید از مکتب انسان شناسی^۲ انگلیس، و

^۱. Mythological criticism

پژوهشهای انسان شناسانی چون سر ادوارد تیلور^۳ و سر جیمز فریزر^۴، و هلنیستهای^۵ کمبریج در ابتدای قرن بیستم آغاز کرد. در اواسط قرن بیستم، با نظریات کارل گوستاو یونگ^۶، (۱۹۶۱-۱۸۷۵م)، روان شناس شهیر سوئیسی، به ویژه درباره "ناخودآگاه جمعی"^۷ [۱] و "کهن الگو"ها^۸ [۲] و روش روان شناسی تحلیلی^۹ [۳] او و گسترش کاربرد علم روان شناسی در تحلیل اساطیر، این شیوه دچار تحول جدی شد و مطالعات متنوع و ارزشمندی را در حوزه بررسی آثار ادبی و اساطیری پدید آورد. در این روش منتقد می کوشد، کلیه عناصر فرهنگی را که در سیر تمدن بشر وجود داشته، یا به طور ناخودآگاه در آفرینش اثر ادبی مؤثر بوده اند، مورد بررسی قرار دهد و بدین وسیله اثر ادبی، یا برخی بن مایه های موجود در آن را، در نسبت اثر با "ناخودآگاه جمعی" مؤلف، به کهن نمونه یا همان ژرف ساخت کهن الگویی آن تأویل کند [۴].

در این جستار، با همین رویکرد، به تحلیل داستان کیخسرو در شاهنامه پرداخته ایم؛ برای این منظور، درونمایه روایت را در سه بخش اصلی که برآیندی از نقاط عطف اسطوره شناختی داستان اوست، بررسی کرده، در نهایت تأویل پایانی داستان را بر اساس این دیدگاه ارائه کرده ایم.

۱- کیخسرو: انسان کامل شاهنامه

مرگ سیاوش، چنان پایان هزاره های زرتشتی، فرجامی تلخ و اندوهبار است که باید با امید رستاخیزی در دوردستها، به آینده ای موعود پیوند بخورد. کیخسرو، پسر سیاوش و فرنگیس (دختر افراسیاب)، یکی از نموده های کهن الگوی "قهرمان"^{۱۰} [۵] در شاهنامه است که همه ویژگیهای این الگو در مورد او صادق است؛ از جمله ازدواج برون پیوندی^{۱۱} [۶] پدر و مادرش، تولد و پرورش در تبعید و هجرت و بازگشت به سرزمین پدری و تکیه بر تختی که به ستم از پدرش (سیاوش) سلب شده بود و بازگشت پسر، می توانست ادامه زندگی پدر و نمودی از جاودانگی او به شمار آید.

^۱. Archetypical criticism

^۲. Anthropology

^۳. Edward .B .Taylor

^۴. James .G .Frazer

^۵. Hellenists

^۶. Carl Gustav Jung

^۷. The collective unconscious

^۸. Archetypes

^۹. Analytic Psychology

^{۱۰}. Hero

^{۱۱}. Exogamy

پس از مرگ سیاوش، خبر به دنیا آمدن کیخسرو، موجی از امید به کین خواهی را در دل‌های زخم خورده ایرانیان که هنوز طعم این شکست را از یاد نبرده اند، زنده می‌کند. در شاهنامه، پس از قتل سیاوش کشور را خشکسالی عظیمی (نماد مرگ و فساد و نیستی) فرا می‌گیرد:

زباران هوا خشک شد هفت سال
دگرگونه شد بخت و برگشت حال
شد از رنج و سختی جهان پرنیاز
بر آمد برین روزگار دراز

(فردوسی، ۱۳۸۵: ۳۰۱۹/۱۹۸/۳-۲۰)

پس از آن، گودرز خوابی می‌بیند که در آن رؤیا، سروش که پیک ایزدی است، نشسته بر ابری باران‌زا، نشان کیخسرو را به گودرز می‌نماید:

چنان دید گودرز یک شب به خواب
که ابری برآمد ز ایران پرآب
بر آن ابر باران خجسته سروش
به گودرز گفتی که بگشای گوش
چو خواهی که یابی ز تنگی رها
وزین نامور ترک نر ازدها
به توران یکی نامداری نوست
کجا نام آن شاه کیخسروست

(۳۰۲۱/۱۹۸/۳-۴)

کیکاووس، شاه ایران، گیو، پسر گودرز و سردار دلاور ایرانی، را به دنبال این شاهزاده نجات بخش رهسپار می‌کند. گیو، کیخسرو- منجی ایران- را در زلال چشمه ای از آب می‌جوید:

یکی چشمه ای دید تابان ز دور
یکی سرو بالا دل آرام پور...
چو کیخسرو از چشمه اورا بدید
بخندید و شادان دلش بردمید

(۳۳۶ و ۳۰۶/۳۲۸)

کیخسرو را گیو، پس از سفری پرمخاطره، به ایران می‌آورد تا جانشین کیکاووس شود. پس از بازگشت کیخسرو به ایران و نشستن او بر تخت شاهی، رستاخیزی در طبیعت به وجود می‌آید و باران (که نماد حیات و زندگی دوباره است) زمین را جان می‌بخشد:

از ابر بهاران بیارید نم
ز روی زمین زنگ بزدود غم
جهان گشت پرسبزه و رود آب
سر غمگنان اندر آمد به خواب

(۱۹-۴/۹/۱۸)

در تفسیر بن مایه انقلاب طبیعت در این داستان، باید از تفسیر اسطوره شناختی آن یاری جست. زنده یاد مهرداد بهار از این منظر، داستان سیاوش و کیخسرو را بازتابی از اسطوره "خدای شهید شونده" و آیینهای بزرگداشت اسطوره او، آیین "آکیتو"^۱ یا "آکیتی"^۲، در آسیای غربی (به ویژه بین‌النهرین) می‌داند؛ خدایی که که شهید می‌شد و آیینهای سوگواری بر مرگ او انجام می‌شد، تا این که پس از بهار که تولد مجدد او با رویش دوباره طبیعت همراه می‌شد، دوباره باز می‌گشت. در اساطیر سومری، این ایزد "دموزی"^۳ - نمونه نخستین همه "خدایان گیاهی"^۴ - و در اساطیر بابلی "تموز"^۵ نام داشت. سیاوش می‌میرد، آن گاه فرزندش کیخسرو باز می‌گردد و با بازگشت خود، همچون ایزدان گیاهی، برکت، نعمت و سرسبزی را به جهان باز می‌گرداند و افراسیاب را که دیو خشکسالی است، از بین می‌برد و به زیر زمین می‌راند (بهار، ۱۳۸۴: ۲۲۶).

کیخسرو شاهنامه نیز به تعبیر فردوسی شاخه‌ای رسته از درختی برکنده (سیاوش) است که از خون او می‌روید تا برکت و فرهی را به ایران و جاودانگی را به نسب و کیان خود بازگرداند:

کزان بیخ برکنده فرخ درخت از این گونه شاخی بر آورد سخت

(۳/۱۶۷/۲۵۵۹)

در شاهنامه تکراری از الگوی "انسان کامل" را در مورد کیخسرو می‌بینیم. داستان او با این وصف آغاز می‌شود که سه جوهر کامل کننده سرشت آدمی - هنر، نژاد و گوهر - وقتی به خلق انسان کامل منجر می‌شود که به هدایت "خرد" آراسته شود و کیخسرو واجد این چهار گوهر است:

چو هر سه بیابی خرد بایدت شناسنده نیک و بد بایدت
چو این چار با یک تن آید به هم برآساید از آز و ز رنج و غم

(۱۱-۹/۱۰/۳)

کیخسرو نبردهای بزرگ کین خواهی سیاوش را میان ایران و توران رهبری می‌کند که فصل مهمی از آوردهای حماسی شاهنامه را تشکیل می‌دهد و به نبرد مثالی او با افراسیاب، که تکراری از آورد اذلی خیر و شر است، می‌انجامد. کیخسرو، شخصیتی است که هر دو نمود کهن الگوی قهرمان در شاهنامه (پهلوان/شاه)

^۱ . Ākitu

^۲ . Ākiti

^۳ . Dummuzi

^۴ . Vegetation Goddess

^۵ . Tamuz

در مورد او صدق می‌کند؛ او هم در نبرد پیشتاز است و مهم‌ترین نبرد اساطیری شاهنامه را به فرجام می‌رساند و هم بر خلاف شاهانی چون جمشید و کاووس، یک شاه کامل، خلل ناپذیر و پاکیزه از گناه است. او نقطه‌مقابل جمشید و نمونه‌مطلوبی از یک شاه-موبد کمال یافته است که از جانب بزرگان با لقب "پاک دین" خوانده می‌شود:

بزرگان براو آفرین خواندند ورا خسرو پاک دین خواندند

(۵/۳۰۲/۱۱۲۴)

به همین دلیل، با نشستن بر تخت، آبادانی و فراخ نعمتی و برکت به بار می‌آورد:
 به هر جای ویرانی آباد کرد دل غمگنان از غم آزاد کرد
 زمین چون بهشت شد آراسته ز داد و ز بخشش پر از خواسته

(۱۷-۹/۱۶/۳)

کیخسرو، در سنت دینی زرتشتی نیز شخصیتی مقدس به شمار می‌رود. نام وی در *اوستا* Haosravanha و در فارسی میانه Husraw است (راشد محصل، ۱۳۶۹: ۱۰۴) که با پیشوند "کی" در فارسی دری به کیخسرو بدل شده است. کیخسرو در *اوستا* عنوان استوار کننده کشور و دلیر مرد کشورهای آریایی را دارد که در کنار دریای مقدس چیچست به ایزد ناهید قربانی می‌دهد و از وی می‌خواهد که او را شهریار همه سرزمینها و پیروز بر جادوان و پریان و ستمگران گرداند (آبان یشت/ بند ۴۹-۵۰). همچنین در برابر همین دریاچه، ایزد "درواسپ" (ایزد نگاهبانان چهار پایان) را برای شکست افراسیاب به یاری می‌خواهد (درواسپ یشت، بند ۲۱-۳). او همچنین در "گنگ دژ" سیاوش که مکانی پرديسی و بهشت آساست، متولد شده است (دینکرد، کتاب نهم، فصل ۶۱، فقره ۱۹): مردی آمده از بهشت، برای نجات بشر که سرانجام به این بهشت باز خواهد گشت. او بر فراز کوهسار "گنگ"، در مرز ایران و توران، آتشیهای مقدسی برپا داشته (*داتستان دینیگ*، فصل ۹۰، فقره ۶۰) و پیش از ظهور زردشت، بر آیین مزدایی آگاه بوده، بدان عمل می‌کرده است (همان، فصل ۱۶، فقره ۱۹). او همچنین، پیامبرانه به بت شکنی اقدام می‌کند و بتکده بد دینان را بر کنار دریاچه چیچست ویران می‌کند (همان، فصل ۲۵، فقره ۵)؛ رخدادی که در *شاهنامه* در شکستن جادوی بد دینان در "دژ بهمن" جلوه گر شده است. (۳/ ۱۹-۲۴۵/۳۷۱۵). از همه مهم‌تر، در جهان بینی زرتشتی، کیخسرو یکی از جاودانان و نجات بخشان آخر الزمان است. مطابق یشت "آخرین پیغام زرتشت" و دیگر متون پهلوی، او در گنگ دژ، بر تخت خود، در مکانی پنهان از دیدگان نشسته است. چون روز رستاخیز نزدیک شود، سوشیانت

را دیدار می کند و در شمار پهلوانانی خواهد بود که موعود زرتشت را در نبرد آخر الزمان یاری می کنند (صفا، ۱۳۷۹: ۵۲۴).

کیخسروی شاهنامه بر خلاف دیگر شاهان، شاهی بی حمرساست که دل بسته بزم و طرب و مشکوی نیست. او که پادشاهی پرهیزگار و بهره مند از فره ایزدی است، مهم ترین توصیه اش به مردمان، خشوع در برابر خداوند است.

چو پیروز گر دادمان فرهی بزرگی و دیهیم شاهنشهی
ز گیتی ستایش مر او را کنید شب آید نیایش مر او را کنید

(۸-۵/۲۸۶/۸۴۷)

ز یزدان شناسید یکسر سپاس نباشید جز پاک یزدان شناس

(۵/۴۱۲/۳۰۰۲)

و پیش از این که پادشاه باشد، یک روحانی و یک "مرد خدا" است:

بیامد خرامان به جای نماز همی گفت با داور پاک راز
همی گفت کای برتر از جان پاک برآرنده آتش از تیره خاک
بیامر ز رفته گناه مرا ز کژئی بکش دستگاه مرا

(۶۰-۵/۳۸۱/۲۴۵۶)

کیخسرو، پادشاهی پارسا و خاشع است و از یمن زهد و پارسایی، به حمایت بی واسطه خداوند آراسته شده است و حتی قدرت پیش گویی دارد. مهم ترین ابزاری که تقدس کیخسرو را مجسم می کند، جام جهان ناست که نشانه ای از اشراق پیامبرانه و علم لدنی دارنده آن است. این جام که نامش در فرهنگ ایران پس از اسلام و به خصوص در ادبیات عرفانی با جمشید عجین شده است، در شاهنامه به کیخسرو تعلق دارد و رمزی از الهام ملکوتی، تأیید و علم الهی است که این ابزار- به عنوان واسطه^۱- آن را به شخص در اختیار دارنده آن منتقل می کند. در داستان بیژن و منیژه، پس از گسیل شدن بیژن و گرگین برای دفع یورش گرازان به مرز ایران و ارمن و تنها بازگشتن گرگین، کیخسرو سرنوشت مبهم بیژن را با دانش خدایی مقدر در جام روشنی می بخشد:

^۱. Medium

بخوادم من آن جام گیتی نمای
شوم پیش یزدان ، بباشم به پای
کجا هفت کشور بدو اندرا
بینم بر و بوم هر کشورا...
بگویم تو را هر کجا بیژن است
به جام اندرون این مرا روشن است

(۵۸۰ و ۴-۵/۴۲/۵۷۳)

نقشی که جام را در مرکز اعتقادات به فر جاودانه می کند، "دایره" است. دایره در نقد اسطوره ای، نماد روح است. جام با شکل دایره ای خود، به تعبیر یونگ، بازتاب محتوای روانی انسان و وحدت تمامیت ناخودآگاه جمعی است که که خویشتن فرد را در مسیر رسیدن به کمال و "فردیت" بر کلیت جهان بیرون وی باز می تاباند (یونگ، ۱۳۸۳: ۳۲۷ و ۳۷۹). جام پیش گویی کننده، از دیدگاه انسان شناختی، از ابزارهای مجسم کننده انرژی "مانا"^۲ به شمار می آید که معادل نیروی الهی "فره" در اساطیر ایران باستان است؛ یک قدرت ساکت، نامعلوم و سحرآمیز که در شیئی خاص موجود است و آن را می توان از اشیای جامد به افراد جاندار و یا از شخصی به شخص دیگر منتقل ساخت (ناس، ۱۳۴۴: ۱۴). یونگ معتقد است، نیروی روانی سرشار مانا یا فره، انرژی مسحورکننده شدیدی را در روان آدمی ناشی می شود؛ در چنین مواردی فرد چهره کهن الگویی را در خود شبیه سازی می کند^۳ و به یک "شخصیت مانایی"^۴ یا "فرهمند" تبدیل می شود که می تواند محتویات روان فردی خود را در حد انطباق با روان جمعی تورم بخشد و حتی به شخصیت و احساس یک "ابرمرد"^۵ دست یابد (اوداینیک، ۱۳۷۹: ۳۳ و ۳۸-۴۰). کیخسرو با همین فره ایزدی به دنیا آمده بود: به روایت ثعالبی، "درحالی که فره ایزدی از او می تافت، پیش آمد و پیران [ویسه] را نماز برد و پیش او ایستاد. زیبایی کودک پیران را سخت خوش آمد و از تابش و روشنایی وی بسیار در شگفت شد." (ثعالبی، ۱۳۷۲: ۱۴۱)؛ تصویری که فردوسی نیز ارائه می کند:

... ز بالای او فره ایزدی
پدید آمد و رایت بخردی

(۳/۲۰۶/۳۱۳۰)

در فروردین یشت (بندهای ۱۳۳-۵)، فره وشی‌های هفت شهریاری کیانی پیش از کیخسرو با هم ستوده می-شوند، اما فره وشی فرهمند او و "فرمان مغلوب ناشدنی"، "حکم خوب اجرا شده" و "پیروزی اهورا آفریده

^۱ . Individuation

^۲ . Manna

^۳ . Assimilation

^۴ . Manna-Personality

^۵ . Super-Human

اش" به طور جداگانه و با برجستگی فزون تر مورد ستایش قرار می گیرد. همین نیروی مقدس فره و ارتباط آن با جایگاه پادشاهی کیخسرو باعث شده است که او به یک نمونه آرمانی از الگوی "شاه- موبد" یا "شاه- پریستار"^۱ [۶] تبدیل شود؛ نمونه ای که در فرهنگ دینی- سیاسی ایران باستان از تقدس بی بدیلی برخوردار شده، در آیین مزدیسنا تا آن جا اهمیت یافته بود که به گفته حمزه اصفهانی ایرانیان وی را پیغمبر می دانسته اند (اصفهانی، ۱۳۶۷: ۳۶). اصفهانی حتی از بن مایه "ازدها کشی" کیخسرو- که از مهم ترین ویژگیهای ایزدان و قهرمانان دینی و اساطیری است- یاد می کند که او چگونه در کوه سرخی بنام "کوشید"، ازدهای مخوفی را که بر کشتزارها و آدمیان تسلط یافته بود، از پا در آورد (همان).

به نظر می آید، اهمیت کیخسرو در *اوستای عهد ساسانی* و تقدس او در سنت تعلیمی- سیاسی این عصر، به عنوان سرمشقی مطلوب از یک شاه- روحانی، به پایگاه خاص طبقه روحانیون در نظام سیاسی آن عصر مربوط شود که حکومت، از نوع تئوکراسی^۲ (دین سالاری) بوده است؛ پایگاهی که شاهان ساسانی نیز خود را بدان منتسب می دانستند.

۲- نبرد مثالی با افراسیاب: آزمون نهایی و نقطه عطف تشرّف کیخسرو

اهمیت وجود کین خواهیها در روایات حماسی *شاهنامه*، به نقش این عامل در اثبات برتری نهایی مرام قهرمان بر ضدّ قهرمان و حقانیت راه او باز می گردد. کیخسرو هنوز در بطن مادر است که پدرش قربانی می شود. کین خواهی سیاوش وقتی آغاز می شود که کیخسرو بر تخت ایران تکیه می زند؛ چرا که او ادامه وجود پدرش و از شناسه های جاودانگی وجود قهرمان مقتول، پس از مرگ ظاهری وی است. کیخسرو برای تکامل و ورود به این مرحله از "تشرّف"^۳ [۸] معنوی، مسیری از آزمونها را پشت سر می گذارد تا با غلبه بر مرگ، شایستگی جاودانگی را احراز کند.

یکی از این آزمونها، آزمون یا ور "گذر از آب" است. گذشتن از این ور، نمادی از مرگ و تولد دوباره- مردن از صورتی کهنه و زندگی یافتن در صورتی تازه- است که در قالب گذر از دریا و رودخانه جلوه گر

^۱ . Priest King

^۲ . Theocracy

^۳ . Initiation

می شود و انسانی که از این "خوان" می گذرد، از مرحله ای از زندگی مادی پای به مرحله ای از حیات معنوی می گذارد. آزمون گذر از آب، ریشه‌هایی کهن در اساطیر ایرانی دارد؛ چنانچه زرتشت از آب "داییتی نیک" می گذرد تا بر کرانه این رود سپید، با هوم آمیخته به شیر و شاخه برسم، با اهورامزدا سخن بگوید و او را بستاید (آبان یشت، بند ۱۰۴)؛ فریدون، برای به چنگ انداختن ضحاک از ارون رود می گذرد (۷-۱/۶۷/۲۸۶)؛ رستم در راه نجات کاووس در هفت خوان (۶-۲/۱۰۲/۴۹۵)؛ و اسفندیار نیز در خوان هفتم خود در مسیر "رویین دژ" (۱۱-۶/۱۹۰/۴۱۰) از این خوان می گذرند. یک از بارزترین نمادهای این ور را در مورد کیخسرو می بینیم که داستان زندگی و شهریاریش با نمادینگی آب گره خورده است. او بارها از این آزمون به سلامت می گذرد؛ نخستین بار زمانی که گیو او را به ایران می آورد و کیخسرو، بی نیاز به کشتی، اسب به آب می افکند و از جیحون می گذرد:

| | |
|----------------------------|----------------------------|
| به آب اندر افکند خسرو سیاه | چو کشتی همی راند تا باژگاه |
| پس او فرنگیس و گیو دلیر | نترسد ز جیحون و زان آب شیر |

(۱-۳/۲۲۸/۳۴۸۰)

دیگر بار، پس از پیروزی بر خاقان چین، وقتی برای نبرد با افراسیاب، عازم توران می شود، خود و لشکریانش را از دریای شگفت، هراسناک و طوفانی "زره" عبور می دهد:

| | |
|----------------------------|----------------------------|
| گذشتند بر آب بر هفت ماه | که باری نکرد اندریشان نگاه |
| چو خسرو زدریا به خشکی رسید | نگه کرد هامون جهان را بدید |

(۱-۵/۳۵۲/۱۹۸۰)

این نبرد شاه آرمانی با قاتل پدرش و مظهر زمینی شر، مهم ترین آزمونی است که باید در مسیر تعالی و تشریف پشت سر بگذارد. گذر از این آزمون، وجه مهم دیگری از شخصیت شاه آرمانی را نمادینه می کند که وجه جنگاوری و مبارزه پایان ناپذیر او با شر است. همانام کیخسرو در وداها سرشروس^۱، از شمار یاران ایندرا^۲، رب النوع جنگ در اساطیر هندی، است که ایندرا به کمک او بیست تن از فرمانروایان و ۶۰۰۹۹ تن از جنگاوران دشمن را با چرخهای گردونه کشته‌اش نابود می کند (یارشاطر، ۱۳۶۸: ۲-۵۶۱). در نبرد کیخسرو و افراسیاب که تقابلی نمادین از برخورد نهایی خیر و شر است، سویه خیر (کیخسرو) به یاری

^۱. Susravas

^۲. Indra

کمک ایزدی (هوم) بر سویه شر (افراسیاب) چیره می شود. هوم ایزدی است که به روایت *اوستا*، از سوی اهورامزدا به وی مقام "پیشوایی" واگذار شده است تا شاه- موبد پهلوان را در پیروزی نهایی بر شر یاری کند. در یشت نهم، "هئومه"^۱ [معادل با "سومه" در سنسکریت]، جنگاور و فرمانروای نیک و مظهر پیشوایی و پادشاهی نیک، باچشمان زرین، بر فراز "هرائیتی" (البرز)، بلندترین کوههای جهان و مرز بین زمین و آسمان، برای ایزد درواسپ قربانی آورد و از او یاری خواست، تا بتواند "فرنگرسین"^۲ (افراسیاب) گناهکار تورانی را گرفتار کند و با بند و زنجیر نزد کیخسرو آورد تا در کنار چیچست، به تاوان خون سیاوش و اغریث دلیر، وی را تباه کند (درواسپ یشت، بندهای ۱۷-۱۹). زرتشت در گاهان، گیاه سکری آوری که مستی آن مردمان را به کارهای ناروا می دارد و می تواند همان هوم باشد، نکوهش کرده، از آن به زشتی یاد کرده است (یسناهای ۴۸/ هات ۱۰ و ۳۲/۱۴)، اما در *اوستای* عهد ساسانی از هوم با ستایش و نیایش یاد شده، آماده کردن آن از بهترین کردارها به شمار آمده است (یسنه، هاتهای ۹-۱۱) و حتی یکی از یشتها (یشت بیستم) به نام "هوم یشت" به او اختصاص یافته، به یکی از ایزدان دین زرتشتی در عصر ساسانی بدل شده است. هوم، در *شاهنامه* تبدیل به مردی بافر و نیک و خردمند از تخمه آفریدون شده که کیخسرو را در غلبه بر افراسیاب یاری می دهد:

| | |
|---------------------------|-----------------------------|
| یکی مرد نیک اندران روزگار | ز تخم فریدون آموزگار |
| پرستار با فر و برز کیان | به هر کار با شاه بسته میان |
| پرستشگش کوه بودی همه | ز شادی شده دور و دور از رمه |
| کجا نام این نامور هوم بود | پرستنده دور از بر و بوم بود |

(۲۱-۵/۳۳۶/۲۲۱۸)

ثعالبی نیز هوم را "نیکمردی از بندگان خدا" می خواند (همان، ۱۴۹). یاری شاه- موبد توسط ایزدانی که با واسطه از جانب هرمزد آمده اند تا شاه روحانی را به پایگاه لاهوتی او متصل کنند، غیر از هوم در مورد سروش نیز دیده می شود که بسیاری از شاهان فرهمند را در موقعیتهای حساس یاری می کند. هوم *شاهنامه*، شکل ایزدی خود را از دست می دهد و تبدیل به پارسای پشمینه پوشی می شود- به نوعی تجسد می یابد- و افراسیاب را که از کیخسرو به غاری در کنار دریا پناه برده است، دست می بندد تا به نزد شاه- موبد برود:

^۱ . Haoma
^۲ . Frangrasyana

کجا نام این نامور هوم بود پرستنده دور از بر و بوم بود...
چو آن شاه را هوم بازو بیست همی بردش از جایگاه نشست

(۲۲۴۱ و ۸/۲۲۲۱-۵/۳۶۶)

افراسیاب با فریب می گریزد و در دریاچه نهان می شود؛ به پیشنهاد هوم گرسیوز را شکنجه می دهند تا افراسیاب را که به صدای ناله او به بیرون جسته، گرفتار کند و به کیخسرو سپارد:

بینداخت آن گرد کرده کمند سر شهریار اندر آمد به بند

(۵/۳۷۳/۲۳۳۰)

افراسیاب، خود در این نبرد مثالی و نمونه وار، شکل استحاله یافته اهریمن را در نبرد ازلی با اهورا (یا سپند مینو) دارد. با انتزاع قهرمان انسانی از انسان- خدا یا اصل ایزدی او، دشمن نیز چهره ای انسانی و واقعی تر به خود می گیرد. می توان گفت، به موازات فردیت یافتن انسان اولیه و جدایی او از اصل خدایی، دشمنانش نیز فردیت می یابند و اگر چه آنها نیز مثل خدایان خاستگاهی فرا انسانی دارند (از جمله اهریمن و دیوان و پریان و یا حتی ضحاک که ماهیت نیمه انسانی دارد)، تبدیل به دشمنانی با کالبد و شخصیت کاملاً بشری- چون افراسیاب و ارجاسپ- می شوند. افراسیاب، پور پشنگ، از عهد منوچهر تا دوران کیخسرو- که مهم ترین دوره تاریخ حماسی ایران است- دشمن اصلی ایران به شمار می آمده است. افراسیاب، در *اوستا* و متون پهلوی نیز شخصیتی است که به عنوان یک "ضد قهرمان"، نقشی مهم دارد. به روایت زامیاد یشت، او روزگار جوانی پر شکوهی داشته است، حتی به خاطر کشتن "زین گاو" [۹] از فره بهرهمند شده بود، اما هنگام کشتن برادرش، این فر از او گسست. در *شاهنامه* نیز هوم، همین گناه را آغاز تباهی افراسیاب و خروج او را بر خداوند، کامل کننده این گمراهی می داند:

بدو گفت هوم این نه آرام توست جهانی سراسر پر از نام توست
ز شاهان گیتی برادر که کشت که شد نیز با پاک یزدان درشت

(۵-۵/۳۶۸/۲۲۴۴)

حتی هرتل^۱، مستشرق نامی، معتقد است که او در اصل رب النوع جنگ و یکی از ایزدان و شاید بزرگترین خدای اقوام تورانی بوده است (نقل از صفا، ۱۳۷۹: ۶۲۹)؛ او توانا به نیروی جادوست، آن گونه که قارن، پسر کاوه و سپهسالار ایران، درباره اش می گوید:

^۱. Hertel

یکی جادوی ساخت با من به جنگ که با چشم روشن نماند آب و رنگ

(۲۱۳/۲/۱۹)

به همین علت در برابر این جادوی اهریمنی، کیخسرو نیز از یاری هوم- از یک کمک لاهوتی- بهره مند می شود تا در تقابل نهایی خیر و شر، موازنه نمادین کامل شود.

۳- پایان نمادین کیخسرو و کهن الگوی ولادت دوباره

بنا به اساطیر زرتشتی پایان هزاره سوم از عمر جهان، همزمان با پادشاهی کیخسرو است که با جنگ بزرگ کیخسرو و افراسیاب در پایان این دوره، زمان اساطیری نیز در حماسه ملی ایران به انجام می رسد (سرکاراتی، ۱۳۷۸: ۱۱۲). در پایان داستان، کیخسرو که رسالت مقدس شهریاری خود را فرجام یافته می بیند، در چشمه ای روشن تن و سر می شوید تا گیتی را بدرود گوید:

| | |
|-----------------------------|--------------------------------|
| چو بهری ز تیره شب اندر چمید | کی نامور پیش چشمه رسید |
| بر آن آب روشن سر و تن بشست | همی خواند اندر نهان زند و اُست |
| چنین گفت با نامور بخردان | که باشید پدرود تا جاودان |
| کنون چون برآرد سنان آفتاب | مبینید دیگر مرا جز به خواب |

(۲۲-۵/۴۱۳/۳۰۱۹)

غوطه زدن در آب، رمز رجعت به حالت پیش از شکل پذیری و تجدید حیات کامل و زایش نو است؛ زیرا از سویی در پی هر انحلالی، "ولادتی" هست و از سوی دیگر، غوطه خوردن، امکانات بالقوه زندگی و آفرینش را مایه ور می کند و افزایش می دهد. آب از طریق راز آموزی، "ولادتی نو" را به بار می نشاند و به برکت آیینهای مربوط به مردگان، موجب رستاخیز پس از مرگ [حیات مجدد] می شود (الیاده، ۱۳۷۶: ۱۸۹-۹۰). بهترین نمود این باور اساطیری را در اعتقاد به آخرالزمان زرتشتی مشاهده می کنیم. در اعتقادات زرتشتی، در پایان دوره دوازده هزار ساله زمان کرانه مند، مرحله ای اتفاق می افتد که از آن، به "فرشکرت" (= فرشکرد): "نوکردن جهان" [در زبان اوستایی: *kərətī-frašo*] تعبیر می شود و در جریان آن، پاکی و پرهیزگاری در جهان جاودانه شده، چهره گیتی از جمله پتیاره های اهریمنی زدوده می شود. این اتفاق را، نجات دهندگان آخرالزمان (سوشیانتها یا بختاران) رهبری می کنند؛ افرادی از تخمه زرتشت (با نامهای هشیدربامی، هشیدر ماه و سوشیانت) که در پایان هر هزاره، از سرچشمه آب دریاچه "کَهستان" (که آن را "کانفسه" [کیانسیه= هامون] [۱۰] می خوانند) بر خواهند خاست تا جهان را از فساد پالایش می کنند (رک: مصطفوی، ۱۳۶۱:

۲۲۱-۵). غوطه زدن در آب، برابر با فرو رفتن قاره ای در اقیانوس و رمزی از ناپدید شدن "صورتی کهنه" به منظور پیدایش "صورتی نو" محسوب می شود (الیاده، ۱۳۷۶: ۴۱۹). بر همین اساس، آیینهای تشرّف در میترائیسم و مسیحیت به شرط غسل تعمید صورت می گیرد (ورمازن، ۱۳۷۲: ۱۵۲ و الیاده، ۱۳۶۸: ۲۲۳) [۱۱]. انسان شناسان بر این باورند که استفاده از آب در غسل تعمید، از این لحاظ دارای اهمیت است که نشان دهنده ولادت روانی انسان است (میر^۱، ۲۰۰۷: ۲۱۰۹). بنا به متونی چون *زند وندیداد* و *زند خرده اوستا*، در آیین زرتشتی اعتقاد به تعمید و پالایندگی آب و نقش آن در رفع ناپاکیها از روح و جسم دیده می شود (نقل از حواشی مزداپور بر *شایست نشایست*، ۱۳۶۹: ۹۲). بهترین نموده‌های این خویشکاری اسطوره آب را در داستان کیخسرو می توان یافت. کیخسرو، شاه پالایش یافته، در موقعیتهای حساس و مهم چون نبرد دوازده رخ و پیش از نبرد با افراسیاب، تن به آب تعمید می سپارد و از خداوند یاری می خواهد:

| | |
|----------------------------|----------------------------|
| به شبگیر خسرو سر و تن بشست | به پیش جهانداور آمد نخست |
| بپوشید نو جامه بندگی | دو دیده چو ابری به بارندگی |

[۱۲] (۵/۱۴۱/۹۷۷)

او پس از پیروزی نهایی بر افراسیاب نیز تن به پرستش می شوید و شکر می گزارد:

| | |
|--------------------------|---------------------------|
| ز بهر پرستش سر و تن بشست | به شمع خرد راه یزدان بجست |
| بپوشید پس جامه نو سپید | نیایش کنان رفت دل پر امید |

(۵-۵/۳۸۱/۲۴۵۴)

این تعمیدها، به مثابه تکرار آیینی ولادت و آفرینش کیهانی است که خود از آب آغاز شده است. در *شاهنامه*، کیخسرو، پس از آخرین تعمید، با پنج پهلوان (طوس، بیژن، فریبرز، گیو و گسته‌م) گرفتار برف و توفان شده، در سپیدی برف- که رمزی از تولد دوباره است- ناپدید می شوند:

| | |
|------------------------------|----------------------------|
| هم آن گه برآمد یکی باد و ابر | هوا گشت بر سان چشم هژبر |
| چو برف از زمین بادبان برکشید | نبد نیزه نامداران پدید |
| یکایک به برف اندرون ماندند | ندانم بدان جای چون ماندند |
| زمانی تپیدند در زیر برف | یکی چاه شد کنده هر جای ژرف |
| نماند ایچ کس را ز ایشان توان | برآمد به فرجام شیرین روان |

^۱. Meyer

(۵۰-۳۰۴۶/۵/۴۱۵)

در گزیده های زادسپرم، در شمار کسانی که به بی مرگی رسیده اند، از توس و گیو که در برف فرو رفته اند و گرشاسپ یاد شده است و از کیخسرو که آنان را در روز موعود قیام سوشیانت، بر خواهد انگیخت (زادسپرم، ۱۳۶۶: ۶۳). شکل دیگری از این پایان نمادین کیخسرو، در روایات شفاهی ایرانی، در قالب عروج و رستاخیز او به آسمان (مشابه رستاخیز مسیح در سنت مسیحی) متبلور شده است. شخصیت کیخسرو در روایات دوره اسلامی چنان اهمیت یافته است که به روایت ابوریحان بیرونی، مردم معتقدند که او، پس از ورود در چشمه ای در کوهی در ساوه و دیدار فرشته ای، در روز ششم فروردین که "نوروز بزرگ" نام داشت، بر هوا عروج کرد. به گفته بیرونی، رسم اغتسال و شست و شوی ایرانیان در آب چشمه سارها در این روز، به نشانه بزرگداشت این واقعه مرسوم شده است (رک: بیرونی، ۱۳۶۳: ۳۲۶-۹). دیگر مورخان و نویسندگان اسلامی چون طبری (۱۳۵۲: ج ۱ / ۴۴۲)، ابوعلی مسکویه رازی (۱۳۶۹: ج ۱ / ۲۸۷)، ابن اثیر (۱۳۷۰: ج ۱ / ۲۸۶) و حمدالله مستوفی (۱۳۶۴: ج ۱ / ۹۱)، هر کدام با تعبیری متفاوت از ناپدید شدن، پنهان شدن، گوشه گیری، مرگ یا پایان ابهام آمیز او یاد کرده اند.

پس از پیروزی نمادین کیخسرو بر افراسیاب، مأموریت گیتیانۀ او تمام شده است. چرخۀ تشرّف، یک دایرۀ کامل را سپری کرده است و قهرمان تشرّف یافته به پیشگاه کمال، به اصل خود، باز خواهد گشت: قهرمان به خدا باز می گردد. پایان نمادین کیخسرو در شاهنامه و روایات ایرانی که در ادامه جاودانگی او در متون پهلوی و آیین زرتشتی شکل گرفته، از این منظر قابل تحلیل است: جاودانگی در وحدت خداوند- یا به تعبیر عرفانی آن، رسیدن به بقای بالله پس از فنای فی الله- پاداش پیروزی در آزمون تشرّف است. در آیین رازآموزانه نیز که از کهن ترین خاستگاههای تفکر عرفانی است، فرد سالک، "به شرط پیروزی در آزمون می تواند بی مرگ شود." (الیاده، ۱۳۷۶: ۱۴۷)

این مرگ نمادین کیخسرو، عزیمتی است که به رجعت غایی او در ظهور سوشیانت منجر خواهد شد و چرخۀ تشرّف او، با اتصال به چرخۀ تشرّف انسان در آورد ازلی- ابدی خیر و شر، روز کیهانی بزرگی است که به سال کیهانی بزرگ تری پیوند می خورد. مرگ نمادین کیخسرو، بن مایه ای کاملاً عرفانی است، چرا که از مقولۀ "مرگ اختیاری" به شمار می رود. کیخسرو از حکومت و تاج و تخت کناره می گیرد و مختارانه گام در راه غروب موقت خویش می گذارد، چون می داند که برای رسالتی بزرگ "برگزیده" شده است.

یونگ می‌گوید که "یک انسان باید بمیرد، تا به خویشتن خود دست یابد." (نورتون^۱، ۲۰۰۰: ۱۲۴). او در پاسخ به ایوب^۲، در تحلیل سیر تشرّف انسان به سوی خدا، با تمرکز بر زندگی مسیح به عنوان یک قهرمان، تصریح می‌کند که اگر انسان بداند که بنا بر مشیت الهی از آغاز جهان برگزیده شده است، خود را از سطح ناپایدار وجود عادی بشری فزون تر حس می‌کند و به سوی خدا نزدیک شده، ماهیت بشری او به ماهیت الهی ملحق می‌شود (یونگ، ۱۳۷۷: ۱۰۶-۷). این سرنوشت نمادین کیخسرو، از دیدگاه نقد اسطوره‌ای، از نمودهای کهن الگوی "مرگ و تولد دوباره"^۳ است که در طی آن، "من" انسان که در اعماق تاریک ضمیر ناخودآگاه هبوط کرده، با گذر از مرحله دشوار نمادین، ظهور مجدد یا تولد دوباره‌ای را در قالب بازگشتی کمال یافته به خودآگاهی از سر می‌گذراند (درباره این کهن الگو؛ رک: یونگ، ۲۰۰۳: ۵۳-۱۰۱؛ و سیوگ^۴، ۱۹۹۳: ۱۵۹-۱۶۵).

چنین الگویی از انسان کامل و فردیت یافته که کیخسرو نمود بارز آن در شاهنامه و اساطیر ایرانی به شمار می‌رود، با درونی‌سازی چنین مضمونی در ضمیر وجودی خود، و تشبّه جستن به کمال لاهوتی ناخودآگاهانه، به گونه‌ای از خداگونگی نزدیک می‌شود؛ منبعی که انسان نخستین با گناه آغازین خود از آن جدا شده بود و حال، انسان کمال یافته، با جبران این گناه و یا پرداخت تاوان و کفّاره آن - مثل شهادت مظلومانه مسیح و سیاوش - جواز خلود دوباره در این بارگاه ملکوتی را کسب می‌کند. در حقیقت این عروج، نقطه مقابل و متقارنی است که ناخودآگاه انسان آن را در برابر کهن الگوی هبوط قرار داده است. کمپیل در تحلیل این تقابل تصریح می‌کند که در حقیقت، معنای هبوط، سقوط فرا آگاهی به ناخودآگاهی است و در مقابل آن "رهایی" عبارت است از بازگشت به فراآگاهی و از میان رفتن جهان و قهرمان، کسی است که درون حیات، فرا آگاهی را بشناسد و به "بیداری" رسد؛ یعنی در عین حیات، راهی به نور ماورای دیوارهای تاریک مرگی می‌گشاید [مرگ اختیاری] که عین زندگی است (کمپیل، ۱۳۸۵: ۲۶۶-۷).

کیخسرو نیز آزمون دشوار بشری اش را، با چنین مرگی به انجام می‌رساند، تا در عین تداوم زندگی، فرصت رهایی و بازگشت را، برای زمانی موعود - زمانی که برای آن برگزیده شده است - در چرخه وقعه ناپذیر تشرّف خود حفظ کند.

^۱ . Norton

^۲ . *Answer to Job*

^۳ . *Death and Rebirth*

^۴ . Sugg

نتیجه گیری:

کیخسرو، شاه- موبد فرهمند کیانی، فرزند قهرمان ناکام، سیاوش و ادامهٔ حیات اوست که به مثابه اسطوره های گیاهی خدای شهیدشونده که از خون خود برمی خیزد، از خون سیاوش می روید تا در پایان یک "روز بزرگ کیهانی" که از نخستین انسان (کیومرث) آغاز شده است، صورتی نمادینه از انسان غایی را به نمایش گذارد. از دیدگاه نقد اسطوره ای، کیخسرو نموداری متعالی و آرمانی از کهن الگوی قهرمان است که وجود نمادینگی عنصر آب و اسطورهٔ تعمید، برکت بخشی و بازگرداندن باران و سبزی به طبیعت، فرهمندی و در اختیار داشتن جام پیش گویی کننده، آزمونهای کمال و تشریف و نبرد او با افراسیاب که تکراری از نمونهٔ مثالی هموردی ازلی خیر و شر و متضمن مفهوم پیروزی غایی خجستگی بر گجستگی است، شاخصه های ساختاری آن را تشکیل داده اند. ناپدید شدن یا محو شدن نمادین او در برف و بوران یا صعودش به آسمان نیز که با آرزوی رستاخیز مسیح وار او در پایان غایی جهان همراه است، نمایه ای از غروب روز بزرگ کیهانی و نشانه هایی از کهن الگوی بنیادین مرگ و تولد دوباره را در اسطورهٔ او نمادپردازی می کند. در تأویل این داستان از دیدگاه نقد اسطوره ای می توان گفت: کیخسرو انسان کاملی است که در پایان یک دورهٔ نمادین از تقویم کیهانی، تاریخ اساطیری ایران را، به عنوان الگویی از یک نمونهٔ مثالی، به تاریخ اساطیری جهان پیوند می زند.

پانوشتها:

- ۱- یونگ ضمیرناخودآگاه انسان را متشکل از دو بخش می دانست: بخش نخست را "ناخودآگاه فردی"^۱ و بخش دوم را که عمیق ترین لایه های روانی ذهن انسان را تشکیل می دهد، ناخودآگاه جمعی نامید. او این روان جمعی را شامل مجموعه ای از تجارب بسیار کهن پیش تاریخی می دانست که اگر چه به طور مستقیم قابل تشخیص نیستند، اما تأثراتی از خود بروز می دهند که شناخت آنها را برای ما امکان پذیر می سازد و در کهن الگوها متبلور می شوند (لیچ^۲، ۲۰۰۱: ۹۹۸).
- ۲- کهن الگو، پیش نمونه، نمونه برتر، صورت مثالی یا ازلی؛ مضامین، تصاویر یا الگوهایی هستند که مفاهیم یکسانی را برای سطح وسیعی از بشریت و فرهنگها و مکانها القا می کنند (گورین و دیگران، ۱۳۷۷: ۱۷۲) و با بن مایه ای مشترک، در اسطوره، روایا و ادبیات تکرار می شوند.

^۱. Personal Unconscious

^۲. Leitch

۳- یونگ این اصطلاح را برای متمایز ساختن نظریات و روش درمان‌گری خود از روانکاوی فروید^۱ و روان‌شناسی فردی^۲ آدلر به کار برده است.

۴- درباره تاریخچه و آثار مهم در زمینه نقد اسطوره‌ای، رک: گورین^۳ و دیگران، ۱۹۹۲: ۱۴۷-۱۸۱.

۵- کهن الگوی قهرمان، رایج‌ترین و شناخته‌ترین بن‌مایه‌های اساطیری است و روایت زندگی او، معمولاً شامل بر تولدی معجزه‌آسا اما مبهم، نیروی فوق‌بشری زودرس، رشد سریع در قدرت گرفتن و والا شدن، مبارزه زورمندانه علیه نیروهای اهریمنی و گرفتار غرور شدن و افول زود هنگام بر اثر خیانت یا فداکاری قهرمانانه‌ای است که به مرگ وی می‌انجامد. قهرمان، تجلی نمادین روان کاملی است که ماهیتی فراخ‌تر و غنی‌تر از آنچه دارد که "من" فاقد آن است (یونگ، ۱۳۸۳: ۱۶۳-۴ و ۱۹۷۹: ۱۷۵-۶ و ۲۳۸). کهن الگوی قهرمان در شاهنامه در چهره‌های نمادین دو شخصیت پهلوان و شاه متبلور می‌شود.

۶- در شاهنامه، بسیاری از مهم‌ترین و تأثیرگذارترین قهرمانان نامی شاهنامه، از قبیل رستم، کیخسرو، سهراب، اسفندیار، فرود و حتی اسکندر، نتیجه چنین ازدواجهای برون‌پیوندی (ازدواج با بیگانگان) اند. در چنین ازدواجی، مرد در پیوند با زنی نژاده از قومی بیگانه (به ویژه دشمنان)، نسب و گوهر و توان قوم مقابل را نیز به دست می‌آورد و این به او نیروی بالقوه دو چندان می‌بخشد.

۷- از شخصیت‌هایی در اساطیر ملل، که پادشاهی و فرمانروایی سیاسی را در کنار سرپرستی دینی و موبدی، توأمان بر عهده دارند، با این عنوان یاد می‌کنند. شاه-موبد، این نقش را با حمایت فره (رمزی از تأیید الهی) به دست می‌آورد بهترین نمونه‌های شاه-موبد را در اسطوره‌های ایرانی، ابتدا در چهره جمشید و سپس کیخسرو (کامل‌ترین نمونه) می‌بینیم. فردوسی، به بهترین صورت این خویشکاری را از زبان جمشید، به نظم کشیده است:

منم گفت با فره ایزدی
همم شهریاری و هم موبدی
بدان را ز بد، دست کوتاه کنم
روان را سوی روشنی ره کنم

(۶-۷/ ۱/۳۹)

^۱. Psychoanalysis

^۲. Individual Psychology

^۳. Guerin

کهن الگوی شاه-پرستار، بن مایه ای مشترک در اساطیر و ادیان جهان است که نمودهای آن از اساطیر کهن خاورمیانه و آسیای میانه تا اساطیر هند و اروپایی و ادیان اسرائیلی (شاه- پیامبرانی چون سلیمان و یوسف) گسترده شده است (درباره ویژگیهای این الگوی کهن؛ رک: دنی^۱ و...، ۱۹۹۹: ۲۹۷).

۸- کهن الگوی تشرّف، فرایندی است که در اشکالی چون سفر، گذر از آزمونها، پیکار با نیروهای شرور و اهریمنی و کوشش در راستای انجام خویشکاریهای فردی و اجتماعی پذیرفته شده توسط گروه، به فرد این توانایی را می بخشد تا آشنایی، اجازه و شرافت ورود به مرحله متعالی تری از آگاهی را کسب کند. کهن الگوی تشرّف را استعاره تجسم یافته ای از روندی دانسته اند که فرد برای آموختن می بایستی طی کند (هاوستون^۲، ۲۰۰۹: ۲۹۵)؛ پیکاری که گاه به بهای قربانی کردن سطوح متفاوتی از "من" [من پیشین] قهرمان (پدرسون^۳، ۲۰۰۲: ۹۴)، نهایتاً به جداسازی فرد از مرحله پیشین و ورود به وضعیتی جدید منجر می شده است (هندرسون^۴، ۱۹۶۷: ۱۰۱).

۹- در *اوستا* Zainigav و پهلوی Zengaw: به روایت بندهش، کسی از تازیان بود که بر ایران چیره شد و افراسیاب به خواهش ایرانیان او را از میان برداشت و شاه ایران شهر شد (دوستخواه، ۱۳۸۴: ۱۰۰۰). بدین ترتیب، افراسیاب نیز چون جمشید، الگویی از اوج و انحطاط را پشت سر گذارده تا تبدیل به شاهی اهریمنی شده است.

۱۰- نام دریاچه هامون، در *اوستا*، کانس اويا (Kansoya) و در پهلوی کیانسیه (Kyansih) و در کتب فارسی کانسسه ثبت شده است. در زامیاد یشت (بند ۶۶) این دریاچه مرکز گسترش دین زرتشت و همچنین محل ظهور سوشیانت (بندهای ۹۲-۶) خوانده شده است.

۱۱- در مسیحیت، تعمید^۵ در موارد آزمون یا تجربه ای خاص، یا برای تازه واردین به دین یا حتی نام گذاری (موریس^۶، ۱۹۸۲: ۱۵۷)، همچنین برای به دست فراموشی سپردن و تصفیة گناهان (توبه) نیز انجام می شود (بوکر^۷، ۱۹۹۷: ذیل واژه baptism).

^۱ . Dani
^۲ . Houston
^۳ . Pedersen
^۴ . Henderson
^۵ . baptism
^۶ . Morris
^۷ . Bowker

۱۲- برای مشاهده دیگر نمونه‌های تعمیم کیخسرو در شاهنامه؛ رک: ۵-۵/۳۳۳/۱۶۵۴، ۵-۵/۳۵۹/۲۱۰۵ و ۴-۵/۳۶۴/۲۱۹۳.

کتاب نامه:

- ابن اثیر (۱۳۷۰): تاریخ کامل، ترجمه محمد حسین روحانی، اساطیر.
- اصفهانی، حمزه بن حسن (۱۳۶۷)، تاریخ پیامبران و شاهان (تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء)، ترجمه جعفر شعار، تهران، چاپ دوم، امیرکبیر. ۱۳۶۷.
- الیاده، میرچا (۱۳۶۸): آیینها و نمادهای آشناسازی، ترجمه نصرالله زنگویی، تهران، آگاه، ۱۳۶۸.
- ____، ____ (۱۳۷۶): رساله در تاریخ ادیان، ترجمه جلال ستاری، چاپ دوم، تهران، سروش.
- اوداینیک، ولودیمیر والتر (۱۳۷۹): یونگ و سیاست، ترجمه علیرضا طیب، تهران، نی.
- اوستا (۱۳۸۴)، گزارش و پژوهش: جلیل دوستخواه، ۲جلد، چاپ نهم، تهران، مروارید.
- بهار، مهرداد (۱۳۸۴): از اسطوره تا تاریخ، گرد آوری و ویرایش: ابوالقاسم اسماعیل پور، چاپ چهارم، تهران، چشمه.
- بیرونی، ابوریحان (۱۳۶۳): آثارالباقیه، ترجمه اکبر دانا سرشت، چاپ سوم، تهران، امیرکبیر.
- ثعالبی، حسین بن محمد (۱۳۷۲): شاهنامه کهن، پارسی تاریخ غررالسییر، ترجمه سید محمد روحانی، دانشگاه فردوسی مشهد.
- رازی، ابوعلی مسکویه (۱۳۶۹): تجارب الامم، ترجمه ابوالقاسم امامی، تهران، سروش.
- راشد محصل، محمد تقی (۱۳۶۹): نجات بخشی در ادیان، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ریگ ودا (گزیده سرودها) (۱۳۴۸)، ترجمه جلالی نائینی، تهران، تابان.
- زادسپریم (۱۳۶۹): گزیده های زادسپریم، ترجمه محمد تقی راشد محصل، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- سرکاراتی، بهمن (۱۳۷۸): سایه‌های شکار شده؛ گزیده مقالات فارسی، تهران: قطره.
- شایست نشایست (۱۳۶۹)، ترجمه کتایون مزداپور، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- صفا، ذبیح الله: حماسه سرایی در ایران، چاپ ششم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۹.

طبری، محمد بن جریر (۱۳۵۲): *تاریخ طبری (تاریخ الرسل و الملوک)*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.

فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۵): *شاهنامه (از روی چاپ مسکو)*، به کوشش سعید حمیدیان، ۴ مجلد (۹ج)، چاپ هشتم، تهران، نشر قطره.

کمپبل، جوزف (۱۳۸۵): *قهرمان هزارچهره*، مترجم: شادی خسروپناه، مشهد، گل آفتاب.
گورین، ویلفرد. ال.، جان. ار. ویلینگهام، ارل. جی. لیبر، و لی. مورگان (۱۳۷۰): *راهنمای رویکردهای نقد ادبی*، ترجمه زهرا میهن خواه، چاپ چهارم، تهران، اطلاعات.

مستوفی، حمدالله (۱۳۶۴): *تاریخ گزیده*، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران، امیرکبیر.
مصطفوی، علی اصغر (۱۳۶۱): *سوشیانت یا سیر اندیشه ایرانیان درباره آخر الزمان*، تهران، امیرکبیر.
ناس، جان (۱۳۴۴): *تاریخ جامع ادیان از آغاز تا امروز*، ترجمه علی اصغر حکمت، تهران، انتشارات فرانکلین.
ورمازرن، مارتن یوزف: *آیین میترا*، مترجم بزرگ نادرزاد، تهران، چشمه، ۱۳۷۲.

یارشاطر، احسان (۱۳۶۸): *تاریخ ملی ایران؛ تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانی*، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیرکبیر.

یونگ، کارل گوستاو (۱۳۸۳): *انسان و سمبولهایش*، ترجمه محمود سلطانیه، چاپ چهارم، تهران، جامی.
--- ، --- (۱۳۷۷): *پاسخ به ایوب*، ترجمه فواد روحانی، تهران، جامی.

Oxford University :*The Oxford Dictionary of World Religions*, New York : (ed)Bowker, John
.۱۹۹۷. Press

Mother, Rebirth, Spirit, : Four Archetypes:Richard Francis Carrington Hull [Jung](#), Carl Gustav,
.۳, Routledge, ۲۰۰۳ :*Trickster*, Edition

Jung, .G. The Collected Works of C:___, ___, Herbert Read, Michael Fordham, Gerhard Adler
.Routledge, ۱۹۷۹

History of Civilizations of Central Asia, :[Dani](#), Ahmad Hasan, [Vadim Mikhaïlovich Masson](#)
.، ۱۹۹۹. Volume ۱, Motilal Banarsidass Publ

DĒNKARD, edited by Dhanjishah Meherjibhai Madan, Ganpatrao Ramajirao Sindhe, Bombay,
.۱۹۱۱

. *Thresholds of Initiation*, Wesleyan University Press, ۱۹۶۷:Henderson, Joseph Lewis

The Odyssey as Pathway : The Hero and the Goddess:[Houston](#), Jean, [and Marianne Williamson](#)
.to Personal Transformation, Quest Books, ۲۰۰۹

Griffith, Orient Book .T.Griffith, Translated by R .T., by R(۱۹۷۶) *Hymns of the Rig Veda*

.Distributors

.Norton, ۲۰۰۱ :*Theory and Criticism*, New York :(Ed) .Leitch, Vincent B

:*Reading, Thinking, Writing*, Edition :*The Bedford Introduction to Literature* :Meyer, Michael

.MARTIN's, ۲۰۰۷ .St/Λ, Bedford

.second, Houghton Mifflin, ۱۹۸۲ :*The American Heritage Dictionary*, Edition :Morris, William

Male Subjectivity in Contemporary American Poetry, : *Narcissus Sous Rature*:Norton, Jody

.Bucknell University Press, ۲۰۰۰

. *Jungian Literary Criticism*, Northwestern University Press, ۱۹۹۲: Sugg, Richard P